

وقف

(۱ - دوام)

در مذاهب اربعه مالکيه وقف موقت را مثل اینکه وقف کند برای مدت ده سال جایز دانسته اند و وقفهای سایر مذاهب عامه وقف موقت را تجویز نموده اند و دوام و بلکه تصریح بدوام را شرط و لازم دانسته اند و بسیاری از فقهای شیعه هم تأیید و دوام را داخل در حقیقت وقف قرار داده اند و در نظر آنها فرق بین وقف و حبس همان دوام است.

در صورتیکه حبس فقط تخصیص یا تملیک منافع است برای آمد معین ولذا تصرفات دیگر حابس نسبت بعین تا اندازه که منافی با حق محبوس علیه نباشد و نقل و انتقال عین محبوس با حفظ حق محبوس علیه خالی از اشکال است ولی وقف حبس عین است از هر گونه دخل و تصرف و نقل و انتقال و بنا بر نظر بسیاری از فقهای فریقین موقوفه از ملکیت خارج و با تحقق وقف رابطه بین مالک و موقوفه قطع میگردد.

و بخلاصه در نظر آنها وقفیت با ملکیت مانعة الجمع است در صورتیکه حبس در ملک حابس باقی میماند . و عبارت دیگر وقف در نظر آنها نظیر بیع است و حبس نظیر اجاره .

بنابراین فرقهای دیگر هم بین وقف و حبس هست و لازم نیست برای ممتاز کردن عنوان وقف و حقیقت آن از عنوان حبس و حقیقت آن دوام و تأیید را که دلیلی بر شرطیت آن نیست شرط قرار دهیم یا دوام را داخل در حقیقت آن بدانیم.

مثلا اگر مالک عین مال خود را برای مدت ده سال در وضعیتی قرار دهد که عین آن مصون از هر نوع تصرف و نقل و انتقال باشد و منافع آنرا در مدت مزبور برای صرف بر بیمارستانی تخصیص دهد آیا این عمل که عقلائی و مشروع و یا عموم ادله صحیح و نافذ است و از عنوان حبس هم خارج است چه مالک در مدت مزبور حق هیچ گونه دخل و تصرف و معامله نسبت بعین آن ندارد جز وقف موقت چه حقیقت و نامی را خواهد داشت و چه دلیل قانع کننده میتوان در مبانی تشریح وقف بدست داد که حقیقت وقف جز ایقاف (بازداشت) که اگر برای همیشه باشد وقف دائم و اگر برای مدتی باشد موقت خواهد بود چیز دیگری است .

بهر حال شرطیت یا رکنیت دوام در وقف مقرون بدلیلی نیست و لو اینکه ظاهر در هر وقفی اراده دوام است و گذشته از عموم (الوقوف علی حسب ما اوقفها اهلها) از خبر ابن مهزیار هم میتوان صحت وقف موقت را استظهار و استنباط نمود و فرق فارقی بنظر نمی رسد بین موردیکه ابتدا ضمن انشاء و ایجاب برای مدت یا امدی وقف شود یا آنکه بعلی از قبیل مقطوع الاخری یا انقراض موقوف علیهم یا زوال قید و صفت ملحوظ در موقوف علیه یا جهت وقف دوام و استمرار وقفیت ازین برود .

مثل اینکه ملکی را وقف کند بر اولاد زید تا وقتیکه تبعه دولت ایران هستند یا بر مصارف بیمارستان و یا مسجد معین تا وقتیکه آن مسجد و بیمارستان باقی و دائر باشد و بعداً اولاد زید تبعه بیگانه و بیمارستان و مسجد خراب و جزء جاده گردند که وقفیت هم زائل خواهد گردید.

و با جایز دانستن وقف موقت اختلافات و نقض و ابرامات فقهای فریقین نسبت بموردیکه وقف را مقرون بمدت مانند ده سال بنماید که آیا با توقیت برگشت آن بحبس صحیح است یا وقف باطل بکلی از بین می‌رود و وقف موقت (نتیجه بخش حبس رقبی) و صحیح خواهد بود.

و از لحاظ قانون هم دلیلی بر عدم صحت وقف موقت بنظر نمی‌رسد و در ماده ۵۵ بلزوم دوام و شرطیت آن اشعار نشده است.

۴ - تنجیز

یعنی انشاء و ایجاب وقف بایستی منجزاً واقع شود نه آنکه معلق باسری (اعم از شرط و یا صفت) گردد و اگر معلق باسری محقق الوقوع در حال انشاء بشود مثل موردیکه نظر واتف این باشد که اگر صفتی در موقوف علیهم باشد وقف بر آنها بشود و اگر فاقد آن صفت مخصوص باشند وقف نشود و با این قصد بگوید وقف کردم بر اولاد زید اگر تبعه ایران و مسلمان هستند و در واقع تبعه ایران و مسلمان باشند که در چنین فرضی صورت تعلیق است نه تعلیق و طبق نظر محققین از فقها وقف تحقق خواهد یافت چه تعلیق مانع از تحقق تعلیق واقعی است که موجب تأخیر اثر انشاء گردد و در آن در موردی است که معلق علیه بعداً موجود بشود نه مورد صورت تعلیق که معلق علیه در حال انشاء وقف وجود دارد و در چنین فرضی واقعاً تعلیق نیست بلکه قید صفت خاص در موقوف علیهم است و مثل این است که وقف کرده باشد بر تبعه ایران و مسلمان از اولاد زید و این گونه صورتهای تعلیقی در نظر محققین از فقها موجب بطلان انشاء و عدم تأثیر سبب نمی‌گردد.

و بالجمله تعلیق در موردی موجب بطلان است که موجب تأخیر اثر انشاء بشود نه مقارن با انشاء و بعضی دیگر از فقها در مثل مورد مذکور هم اظهار تردید و اشکال و بعضی صریحاً منع نموده‌اند و بالنتیجه با صورت تعلیق هم در تحقق وقف اشکال کرده‌اند.

تعلیق از نظر قانونی

بایستی دانست اینکه گفتیم در صورتیکه وقف معلق باسری محقق الوقوع در حال انشاء بشود. (اعم از شرط یا صفت) صحیح است در صورتیکه وقف ایجاباً و ایقاعاً منجزاً واقع شود.

و اگر ایجاباً معلق شد مثل اینکه بگوید اگر اولاد زید مسلمان و تبعه ایران هستند وقف کردم بر فرض تحقق و وجود معلق علیه حکم بصحت خالی از اشکال نیست. و عبارت دیگر یکمرتبه می‌گوید وقف کردم اگر امروز جمعه است یا اولاد زید تبعه ایران هستند و یکمرتبه می‌گوید اگر امروز جمعه است یا اولاد زید تبعه ایران هستند وقف کردم.

که در صورت اول قول بصحت ارجح و در فرض دوم قول به بطلان اوفق است و نظر مقنن را نسبت بدو فرض مزبور میتوان از اشباه و نظایر آن از قبیل مورد ماده ۶۹۹ و ۶۷۰ استنباط نمود.

و امید است در بحث از ماده ۱۸۹ صور منجز و معلق و حکم و آثار آنها از لحاظ قانون مشروحاً بیان شود.

و مجملات بطوریکه از ماده ۱۸۹ و مقررات دیگر قانونی مستنبط است با انشاء و ایجاب منجز تعلیق بامر محقق الوقوع در حال انشاء در نظر قانون هم صورت تعلیق است نه تعلیق مانع از تأثیر انشاء و صحت عقد.

۳ - قصد قربت

نسبت بلزوم و شرطیت قصد قربت در وقف بین فقهای فریقین اختلاف است حنفیه و دسته از فقهای شیعه قصد قربت را لازم دانسته اند و بیان شافعیه و مالکیه و بعضی از فقهای شیعه و از جمله صاحب عروه ظاهر در عدم لزوم و شرطیت قصد قربت است و حق هم همین است مخصوصاً در اوقاف خاصه که اغلب واقفین از لحاظ مصالح دنیوی اولاد خود وقف مینمایند و هیچ نظری بقربت و ثواب ندارند و شیخ استاد در تحریرالمجله با اشاره بمخالفت مرحوم طباطبائی در عروه بالزوم قصد قربت به این تعبیر (المشهور اعتبار القربه فی صحتہ الوقف و خالف فیہ السید الاستاد قدس سره لاطلاقات و الاقوی عندنا اعتبارها لما عرفت من ان الوقف صدقته و الصدقه قوام حقیقتها با القربه و بها تمتاز عن الهبه قصد القربه فی جمیع انواع الوقف لازم و هی ممکنه حتی من الکافر) قصد قربت را در صحت وقف لازم و شرط قرار داده است.

در صورتیکه اولاً بر فرض وقف داخل در عنوان کلی صدقه باشد نوعی از آنست و بر فرض قصد قربت در صدقه مطلق شرط باشد دلیلی بر شرطیت آن در مطلق صدقه نیست و بلکه اصلاً دلیلی بر شرطیت آن در صدقه مطلق هم نمیتوان بدست داد و جز اعتباریکه فقها ملحوظ نموده اند و مستنبط از ادله مربوط بصدقه این است که آثار وضعیه بر صدقه مترتب است که اگر مقرون بقصد قربت شد علاوه بر آثار وضعیه موجب تقرب و اجرا خروی هم میشود و دیده شده اشخاص فقط از لحاظ آثار وضعیه مترتبه بر صدقه مبادرت بآن مینمایند و هیچ توجه و نظری بشواب و تقرب ندارند. لذا در مواقع خاص از قبیل سفر یا مرض و... مبادرت بآن مینمایند (۱)

۱ - اگر صلقه میدهند برای این است که معتقدند رفع بلا میکند و موجب سلامتی میشود نه آنکه یک عمل انسانی و خداپسندانه است هنگام سواری صدقه میدهند که نتیجه دهنه آهنی از آن گرفته و از سرکشی و نافرمانی حیوان سواری خود جلوگیری کند اگر در موقع مرض صلقه میدهد برای این است که اثر دارو گرفته شود اگر قرآن میخواند برای این است که از شر جن و پیش آمدهای ناگوار جلوگیری کند نه از جهت آنکه قرآن اساس همه دانستنیها و دستور العمل اجتماعی منطبق بامصالح همه ملل و تمام کشورها و برای همه زمانها است که مثل شبلی شمیل را تحت تأثیر و سرودن اشعاری و از جمله « انی و ان الی و ان الی ک قد کفرت بدینه - هل اکفرن بحکم الایاتی) و ادار نموده . آیا این همان قرآنیست که تمدن اخلاقی و مزایای انسانیت را پایه گذاری و در کمترین زمان وحشیترین افراد از وحشیترین اقوام را لایق امپراطوری عظیمی نمود . آری این همان قرآنیست پس چرا ... برای اینکه آن گوینده و آن شنونده گان نیستند هر وقت آنها شدند همان خواهد شد .

ثانیاً هبه و نخله و هدیه و عطیه و صدقه و هر عنوان دیگری در این زمینه عناوینی هستند که در نظر عرف شخصیت دهنده و گیرنده و موقعیت آنها و نحوه احسان و منظور از آن در عناوین مزبوره ملحوظ و بالاخره با عنوان مقصود دهنده از یکدیگر ممتاز میگردند نه بقصد قربت و عدم آن که اگر در صدقه قربت نبود هبه یا عنوان دیگر در نظر عرف داشته باشد. بخلاصه دلیل قانع کننده بر لزوم و شرطیت قصد قربت در وقف نیست بنحویکه بدون آن باطل باشد کما اینکه صفیه زوجه رسول اکرم ملک خود را بر برادر یهودی خود وقف نمود و بعید است برای وقف بر برادر یهودی خود محرکی جز عاطفه خویشی داشته و اگر نظر ثواب و قربت داشت مقتضی بود بر فقرای مسلمین و مصالح اجتماعی وقف کند و شگفت آور است که شیخ استاد فرقهای اساسی و معنوی که بین وقف و حقیقت هبه است نادیده گرفته و قصد قربت را وجه امتیاز بین آنها بعنوان آنکه وقف نوعی از صدقه است قرار داده. شروط دیگر وقف ضمن مواد مربوطه تصریحاً یا تلویحاً اشعار شده که بیان خواهد شد.

موقوفه از ملکیت واقف خارج نمیشود

موقعیت موقوفه پس از تحقق وقف در قانون تصریح نشده و بیان فقهای فریقین در این زمینه خالی از تشویش و اضطراب نیست و مجملاً نظریات فقهای فریقین را بشرح زیر میتوان خلاصه نمود.

۱ - پس از تحقق وقف موقوفه از ملکیت واقف خارج و بموقوف علیهم منتقل میگردد (شیعه . حنبلی)

۲ - از ملکیت واقف خارج و بخداوند متعال منتقل میشود (شافعی . حنبلی)
 ۳ - در اوقاف خاصه بموقوف علیهم و در اوقاف عامه بخداوند متعال منتقل میگردد (شیعه)

۴ - از ملکیت واقف خارج و از قید ملکیت از او میماند (ابویوسف . شیعه در مواردی) .

۵ - در ملکیت واقف باقی میماند (شیعه . مالکیه)

که از اقوال و نظرات مرقوم (که هیچیک مبتنی بدلیل عقلی و قاعده غیر قابل بحث حقوقی و خالی از ایراد نیست) دو نظریه اخیر و آخرین آنها اوجه و با ادله تشریح وقف و فروع سازگار تر است .

چه نسبت بنظریه اول و دوم و سوم اگر بنا باشد ملکیت و وقفیت منافاتی نداشته و مانعة الجمع نباشد چرا بملکیت خود واقف باقی نماند .

و صرف اینکه موقوف علیه یا جهت وقف ذیحق در انتفاع با منافع میشوند مستلزم این نیست که عین هم از ملکیت واقف خارج و بملکیت موقوف علیهم یا مالک الملک حقیقی (خداوند متعال) بعنوان خاص در آید .

و نظریه چهارم در مثل مساجد و مقابر منطقی تر است چه مسجدیت موضوع خاصی است که لازمه طبیعی آن تحریر و آزادی از مطلق ملکیت است آنهم نه از جهت وقفیت بلکه از جهت عنوان خاص مسجدیت .

و نظریه پنجم نسبت بسایر موقوفات اوجه است و همانطور که خبر نبوی (حبس الاصل و سبل الثمر) که مبنای تشریح وقف است و فرمایشی که در ارشاد عمر برای وقف ملکیکه در خبیر دارا بود فرموده اند اشعار دارد حقیقت وقف فقط ایقاف است و ایقاف مال گذشته از آنکه ملازمه با خروج از ملکیت واقف ندارد ظاهر در بقاء ملکیت واقف است و اگر مقصود پیامبر گرامی این بود که موقوفه از ملکیت واقف خارج شود بجای کلمه (حبس) بکلمه (سرح) یا کلمه (اطلاق) تعبیر میفرمودند و خلاصه مقصود و مفهوم از خبر (حبس الاصل و سبل الثمر) و تعبیری که در ارشاد عمر فرمودند (۱) این است که مال خود را ایقاناً و منافع آنرا در راه خیر قرار داده و نه آنکه مال خود را از ملکیت خود خارج و آزاد کن و منافع آنرا در راه خیر قرار داده و اگر از ملکیت واقف خارج شود سلطنتی بر منافع آنها نخواهد داشت تا در راه خیر قرار دهد بهر حال بین آراء و اقوال نظر اخیر قوی و بامدارک تشریح وقف و فروع آن مثل وقف عین از لحاظ بعضی منافع یا وقفیت مقید بصفت خاص در صورت زوال صفت و وقف منقطع الاخر و . . . سازگارتر است و هیچ مانعی نیست که عین ملکیت واقف باقی بماند ولو منافع آن مال مالک نباشد. و بلکه هیچ مانعی ندارد که اصلاً واقف با قصد بقاء ملکیت خود نسبت بعین آنرا در وضعی قرار دهد که اصل آن ایقاف (بازداشت) و منافع آن بمصرف خاصی از امور عامه اختصاص یابد و وقف هم جز این حقیقت چیز دیگری نیست و همانطور که سید در عروه اظهار نظر نموده وقف یک امریست اعتباری طاری بر ملکیت که آنهاست امریست اعتباری بدون آنکه معارضه و ضدیتی بین آنها باشد و بالجمله وقفیت و ملکیت نظیر سفیدی و شیرینی در محل واحد قابل جمع است و ضدیتی نظیر سفیدی و سیاهی بین آنها نیست و در مواردیکه وقفیت یکی از موجبات زائل گردد فقط ایقاف آن زائل و بازداشت آن مرتفع میگردد و ملکیت بدون قید و مالکیت بدون محدودیت باقی میماند و با اتخاذ این نظر اشکالاتیکه پس از زوال وقفیت بچه ملاک و مبنائی ملکیت واقف برگشت مینماید از بین میروند چه از ملکیت واقف خارج نشده که در بازگشت آن محتاج بچاره جوئی و تأویل و تفسیر بر آئیم.

واقف

مقنن پس از تعریف وقف در ماده ۵۰ و بیان کیفیت تحقق آن در ماده ۵۶ در مقام بیان شرایط واقف بر آمده و در ماده ۵۷ مقرر داشته (واقف باید مالک مالی باشد که وقف میکند و بعلاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است).

بایستی دانست که مال اعم است از مملوک و غیر مملوک و غیر مملوک اعم از طلق که مورد هیچگونه حقی و برای هیچکس واقع نشده و مقید که مورد حق قرار گرفته کما اینکه مملوک هم ممکن است طلق باشد و مقید ولی از اموال فقط مملوک قابل وقف است نه غیر مملوک (اعم از طلق و مقید) بنابراین مالیکه بملکیت در نیامده ولو مقدمات آن فراهم شده و متعلق نوعی از حق قرار گرفته باشد مثل زمین موات تحجیر شده از قبل از احیا و تحقق مالکیت از نظر قانون طبق ظاهر تعبیر ماده قابل وقف نخواهد بود. و ظاهراً منظور

۱ - روی ان عمر اصاب ارضا بخیر فقال یارسول الله انی اصبت ارضا بخیر لم اصب مالا قط انفس عنی منها فما تأمرنی فقال رسول الله (ان شئت حبست اصلها و تصدقت بثمرتها) .

فقهاییکه با تحجیر وقف را جایز و صحیح دانسته‌اند این است که مصالح و اعیانیکه برای تحجیر موات بکار برده شده چون مملوک است عیناً قابل وقف است و با وقف مصالح و اعیانی وسائل تحجیر بالتبع تحجیر شده در صورت احیا وقف خواهد بود و همچنین نسبت بزمین مواتیکه با مصالح وقفی از قبیل آجر و مثلاً تحجیر شود میتوان گفت پس از احیا وقف خواهد بود.

یا منظور این است که همان طور که تحجیر بقصد تملک پس از احیا موجب ملکیت میگردد. تحجیر بقصد وقفیت هم پس از احیا موجب وقفیت میگردد. و این فروع با اینکه ظاهراً منافی با کلی (لاوقف الا فی ملک) است و لذا برای بحث در آن مجال واسعی است دور از منطقی نیست.

بهر حال طبق ظاهر ماده فقط مملوک قابل وقف است آنهم نه هر مملوکی بلکه مملوک خود واقف آنهم (برحسب نظر بسیاری از فقهای فریقین و برخلاف نظر بعضی از عامه) مملوک طلق نه مقید مثل مملوک مرهون.

وقف فضولی

بنا بر ظاهر تعبیر ماده با متابعت از نظر بعضی از فقها و بر خلاف بعضی دیگر مال غیر ولو بعنوان فضولی حتی با تنفیذ مالک قابل وقف نیست مگر آنکه تنفیذ و اجازه مالک را مستقلاً انشاء و ایجاب وقف بدانیم و در این صورت وقف با تنفیذ مالک و از تاریخ تنفیذ واقع میشود. فرض شود زید در اول بهمن حمام عمر را وقف کند و آنرا بتصرف وقف هم بدهد و اول اسفند مالک تنفیذ و اجازه دهد وقف با تنفیذ مالک از اول اسفند واقع میشود چه تنفیذ مالک انشاء وقف و موجب تحقق آنست نه از اول بهمن که زید انشاء وقف نموده و در این صورت منافع یکماهه بهمن مال خود عمر خواهد بود نه مال موقوف علیه یا جهت وقف. بالحمله با ظاهر تعبیر ماده که قید نموده واقف باید مالک باشد وقف مال غیر بعنوان فضولی ولو مالک تنفیذ نماید صحیح نیست و بر فرض وقف از عقود باشد و عنوان معامله بر وقف هم صدق کند و فصل پنجم و ماده ۲۴۷ ناظر بمطلق معاملات بوده و مخصوص معاوضات و معاملات داد و ستدی نباشد نمیتوان نظر بعضی را که وقف فضولی را با تنفیذ مالک صحیح دانسته‌اند با قید صریحی که در ماده شده از نظر قانون صحیح و منطبق با قانون دانست.

وقف ولی و وکیل

بدیهی است با قید تصریحی که در ماده برای لزوم مالکیت واقف شده ولی نمیتواند اموال مولی علیه خود را وقف کند چه ولی مالک اموال مولی علیه نیست و لاکن وکیل میتواند.

چه ولی برای مولی علیه در اموال او دخل و تصرف و معامله مینماید نه از قبیل مولی علیه و وکیل از قبل موکل و بجای او معامله و دخل و تصرف میکند لذا نفس موکل محسوب است و ولی با اجازه شارع دخل و تصرف مینماید و اجازه شارع محدود است بصره و صلاح مولی علیه و دخالت و عمل وکیل با اجازه مالک است و مالک میتواند

اجازه دهد و کیل مال او را تلف کند و چون وقف مال مولی علیه برخلاف مصالح مالی اوست و عملیکه ولی بر خلاف مصالح مولی علیه بنماید از طرف شارع غیر ممضی و غیر مجاز است اساساً باطل خواهد بود (۱)

اهلیت

اهلیت و صلاحیت هر لغت و تعبیر دیگری که کاشف و مبین حقیقت توانائی قانونی باشد از نظر قانون نسبت باشخاص و موضوعات و موارد مختلف است و حتی کیش و آئین در آن تأثیر دارد و میتوان آنرا باهلیت کامل و ناقص و مطلق و مقید باهلیت برای وجوب و ایجاب و قبول آراء تقسیم نمود. و اهلیت وجوب یعنی ذیحق بودن با پیدایش انسان ولو در مرحله جنینی موجود میشود و هرانسان حتی چنین اهلیت برای مالک و موقوف علیه و موصی له و بالاخره ذیحق شدن را داراست. ولی اهلیت آراء یعنی قدرت برای تصرف و اعمال حق متوقف به تحقق شروط نفی و اثبات و سلب و ایجابهایست که نسبت بهر موضوعی در محل خود بیان خواهد شد.

و مجعلاً اهلیت نسبت بهر وضعیت و موضوعی دارای خصوصیات و قیود و شروطی است که تا حدودی در قوانین مربوطه بهر موضوعی تلویحاً یا تصریحاً تعیین و مقرر گردیده است.

مثلاً اهلیت برای ازدواج یا اهلیت برای معامله و اهلیت برای معامل بودن با اهلیت برای متعامل شدن با اهلیت برای تملک غیر منقول (۲) با اهلیت برای وزارت و نمایندگی مجلس شورای ملی و فرق دارد.

۱ - دیده شده ولی ملک مولی علیه را با سند رسمی در مقابل دین خود و بعنوان تضمین ابواب جمعی و تأمین حسن عمل خود در رهن و وثیقه قرار داده است و متأسفانه این عمل در مقابل دستگاههای دولتی هم انجام شده و بایستی دفاتر اسناد رسمی که این گونه اسناد را تنظیم مینمایند و دستگاههای دولتی هم که این گونه وثیقه و رهنها را بعنوان تضمین ابواب جمعی یا حسن عمل پذیرفته اند متوجه باشند این گونه اسناد در دستگاههای قانونی و مراجع با ارزش قضائی از دو جهت فاقد ارزش قضائی و قانونیست .

الف - ولی اعم از پدر و جد باغبطه و صلاح مولی علیه حق دخل و تصرف در اموال او و برای او دارند و عملیکه برخلاف صلاح و صرفه مالی مولی علیه باشد مانند وقف و هبه و رهن در مقابل دین خود باطل است ولو بتوانند در مقابل دین خود مولی علیه وثیقه و رهن قرار دهند .

ب - رهن و وثیقه نسبت بدین ثابت و اشتغال فعلی ذمه قانوناً جایز و منشاء اثر است و رهن در موردیکه فعلاً اشتغال ذمه وجود ندارد ولو بعداً مسلماً دین وجود پیدا میکند بی معنی و فاقد ارزش است چه رسد بموردیکه در آتیه هم معلوم نیست اشتغال ذمه پیدا میکند یانه .

بنا بر این اسناد رسمی که بعنوان تضمین ابواب جمعی و حسن عمل تنظیم شده و میشود سندیتی نداشته و منشاء اثر قانونی نمیتواند بشود و بالجمله رهن وثیقه و ضمانت بنحویکه اگر مدیون شد از لحاظ قانون بی معنی و باطل است ولو ضمانت در موردیکه اگر مدیون باشد صحیح باشد و تضمین حین عمل و ابواب جمعی و مجعلاً تأمین خسارات احتمالی و هر نوع ضمان و دینیکه واقع شود قابل انجام است ولی نه بطریق رهن و بنحویکه در بسیاری از دفاتر اسناد رسمی تاکنون تنظیم شده و میشود - امید است در بحث جداگانه انواع اسنادیکه در دفاتر مخصوصاً دفاتر جدید التاسیس بدون توجه تنظیم شده و فاقد مبنای صحیح و قانونیست تشریح شود .

۲ - صنغیر ممیز میتواند متصلح و متتهبت واقع شود ولی نمیتواند واهب و مصالح باشد .

اهلیت برای وقف

ماده ۵۷ برای تعیین اهلیت لازم برای واقف شدن و وقف کردن مقرر نموده که واقف علاوه از مالکیت بایستی واجد اهلیت باشد از سنخ اهلیتی که برای انجام معاملات و معامل بودن لازم است و اهلیت برای معامله (بعنوان معامل) علاوه از آنکه بایستی در حال عقل و اختیار بوه و ممنوع معامله از لحاظ حجر بسفه و توقف و ورشکستگی نباشد بایستی بسن قانونی رسیده باشد که فعلا هیچده سال تمام است.

ولی طبق نظر بعضی از اعظام دانشمندان فقها نظیر شیخ مفید (قدس سره) مستنداً باخباری از قبیل خبر زواره و جمیل بن دراج وقف ممیز ده ساله مثل وصیت او صحیح و نافذ است چنانچه وقف و وصیت و وکالت و هر نوع معامله مجنون ادواری در حال افاقه صحیح و نافذ است (۱)

شرایط موقوفه

همانطور که برای وقف و واقف قیود و احکام شروطی است ماده ۸۰ نسبت به موقوفه مقرر داشته (فقط وقف مالی جایز است که بابقاء عین بتوان از آن منتفع شد اعم از اینکه منقول باشد یا غیر منقول مشاع باشد یا مفروز) و اگر ماده ۸۰ مقرر میداشت (فقط وقف اصلی جایز است که بابقاء آن بتوان) بمقصود وافی تر و یا اموال این عصر سازگارتر و با خبر نبوی (حبس الاصل و سبل الثمر) منطبق تر بود.

بهر حال در قانون و در نظر عرف مال بر اعیان و منافع و دیون و چه بسا بر حقوق از قبیل حق الانتفاع و حق الامتیاز و حق الاختراع و اکتشاف و شفعه و اطلاق شده. و بعبارت دیگر خانه و کتاب و منافع گوسفند و مال الاجاره حمام و دیون بر ذمه اشخاص و سهم الشرکه و حق الامتیاز برق و تلفن و دارائی شخص را تشکیل میدهد و تمام آنها بارث منتقل میگردد ولی از تمام انواع اموال و دارائی در نظر قانون و مقنن با متابعت و پیروی از نظر شهور فقها فقط اعیان محسوسه و مملوسه قابل اشاره محدود بجهات اربعه که بابقاء عین قابل انتفاع باشد قابل وقف است.

۱ - بلکه چنانچه در بحث از وکالت خواهیم گفت اگر مجنون ادواری در حال افاقه شخص را وکیل کند که در موقع عروض جنون امور مالی او را اداره نماید وکالت صحیح و باعروض جنون زائل نشده و وکیل مزبور پس از عروض جنون موکل برای اداره امور او در حدود وکالت احق و اولی از غیر است و اعمال و معاملات او نافذ و معتبر خواهد بود.

بنابراین اگر در حال افاقه شخص را وکیل کند که پس از عروض جنون اتوبیل او را از مستعیر استرداد و آنرا وقف کند هم وکالت صحیح و هم وقفیکه در حال جنون مالک واقع میشود صحیح و نافذ و لازم خواهد بود و بالنتیجه اهلیت او در این فرض باعروض جنون زائل نخواهد گردید و وکالتیکه در حال افاقه رای عمل پس از عروض جنون و بمقصود مزبور داده میشود نظیر وصیت است که برای عمل پس از مرگ داده میشود و باعروض جنون زائل و باطل نخواهد شد. استیفاء این بحث به بحث از ماده از هر جهت قابل بحث ۶۷۸ موکول میگردد.

بنابراین وقف منافع اعم از منافع فعلیه یا عینیه (۱) جایز نیست و مستأجریکه برای صد سال مثلاً مالک منافع خانه و حمام مورد اجاره است نمیتواند منافع خود را وقف کند ولو با صلح یا وصیت بتواند منافع صد ساله خود را بشخص خاص واگذار یا برای جهت عامی از قبیل بیمارستان یا دبیرستان و امثال آنها اختصاص دهد. و همچنین ظاهر بیان فقها این است که موقوفه بایستی عینیت فعلی خارجی داشته باشد بنابراین کتابی را که طلب کار است قبل از تعیین و قبض و همچنین کلی در ذمه خود مثل اینکه کتابی را در ذمه خود نمیتواند وقف نماید.

و بالجمله در نظر فقها موجودی قابل وقف است که قابل عاریه باشد. ولی چنانچه در شرح ماده ۵۰ اشعار شد اصل مال و مالیت و عنوان اعتباری آن در صورتیکه با بقاء قابل استفاده و انتفاع باشد نظیر سهم الشرکه در شرکتها یا شخصیت حقوقی و سرمایه های متمرکز در مؤسسات انتفاعی قابل وقف است.

تعین موقوفه

از جمله شروط وقف و موقوفه در نظر مشهور این است که نسبت بعین معین و مشخصی واقع شود بنابراین وقف یکی از دو کتاب با یکی از دو خانه صحیح نیست ولی ظاهر بیان بعضی از محققین مشعر است وقف نسبت یکی از دو کتاب و بعداً تعین موقوفه ولو با قرعه مخالفتی با مبانی حقوقی و قواعد کلی و احکام وقف ندارد. و حق هم همین است مثلاً صاحب چاپخانه که قرآن یا کتابی را چاپ نموده و از جهت آنکه هزارها از آنرا دارد از اموال مثلی است چه مانعی دارد که تعدادی از آنرا وقف کند که در کتابخانه های عمومی مورد استفاده قرار گیرد و در این صورت البته چون تمامیت وقف با قبض موقوفه است وقف نسبت بآنچه که بعداً تعین و قبض و تصرف موقوف علیه یا جهت وقف بدهد تحقیقی یافته خواهد بود. بلکه اگر از جمود خارج شویم چه مانعی دارد اگر گفته شود در اموال قیمتی هم یکی از مصادیق نوع کلی وقف شود و با قبض موقوفه مشخص و معین گردد و بخلافه در صورتیکه اجماعی نباشد دلیل موجهی بر عدم صحت وقف در مثل فرض مذکور و نظائر آن بنظر نمیرسد و در قواعد حقوقی و ادله تشریح وقف دلیل موجهی بر بطلان چنین وقفی نمیتوان نشان داد و صرف عدم معهودیت را نمیتوان ملاک عدم صحت دانست.

وقف کلی در معین

بعضی از فقها وقف کلی در معین مثل وقف ده جریب از صد جریب مزرعه و زمین معین را صحیح ندانسته اند و تصور نموده اند از مصادیق وقف مجهول است در صورتیکه خروج آن از عنوان وقف مجهول واضح و آشکار است و معلوم نیست در وقف ده جریب از صد جریب از مزرعه معین چه جهاتی که مانع از صحت باشد وجود دارد چه ملاک و مبنائی

۱ - منافع فعلیه مانند سکونت در خانه و سواری اتومبیل و مطالعه کتاب است که بقاء و ابقاء اصل فرض ندارد و انتفاع از بعضی از انواع منافع عینیه مانند انگور و خرما باغ و شیر گوسفند ملازمه با فناء عین دارد در صورتیکه موقوفه بایستی با بقاء قابل انتفاع باشد و بعضی از انواع منافع عینیه هم مثل نتاج گوسفند و فسیل درخت گرچه قابل ابقاء و با بقاء قابل انتفاع است ولی وجود فعلی ندارد و وجود فعلی موقوفه در نظر فقها لازم است که برای بحث از وقف این نوع منافع عینیه اگر اجماعی بر علم جواز نباشد مجال واسعی است.

برای جواز بیع و صلح در فرض مزبور و عدم صحت وقف آن میتوان ابراز نمود و صاحب تحریر صحت آنرا مخالف با اصل دانسته معلوم نیست با کدام اصل و چه مخالفتی دارد در صورتیکه اصل صحت است نه عدم آن و بر فرض مخالف با اصل باشد با وجود دلیل (حبس الاصل و سبل الثمر) که مفید عموم است چه محلی برای اصل باقی میماند و بعضی بعنوان اجماع آنرا جایز ندانسته اند در صورتیکه اجماع محصل غیر حاصل و بر فرض قائل بحجب اجماع غیر محصل باشیم و چنین اجماعی هم وجود داشته باشد قدر متیقن آن وقف کلی در ذمه است نه کلی در معین خارجی و بیان بعضی مشعر است که ادله وقف قاصر از شمول بر چنین مواردی است لذا معتقدند تحقق وقف در مثل فرض مزبور لا اقل مشکوک است و اصل در موارد شبهه عدم تحقق وقف است در صورتیکه اولاً ادله وقف قصوری از شمول بر فرض مذکور ندارد و ثانیاً بر فرض قاصر باشد حق اینست در مواردیکه مسلماً از عموم ادله خارج نیست صحیح دانسته شود نه فقط موردیکه مسلماً داخل در عموم ادله باشد.

بهر حال دلیل قانع کننده بر عدم صحت وقف در چنین فرضی بنظر نمیرسد و اما از لحاظ قانون صحت در وقف در فرض مزبور با توجه به تعبیر ماده که مفید عموم است غیر قابل تردید است.

مالیت موقوفه

منظور از کلمه (مالی) در ماده مالیت و ارزش عرفی چیزیکه وقف میشود نیست. بلکه منظور همان نسبت اضافی یعنی مملو کیت است و بالجمله ماده نمیخواهد بگوید چیزیکه وقف میشود لازم است هم مالیت و ارزش عرفی داشته باشد و هم با بقاء قابل بهره مندی و انتفاع باشد. بلکه میخواهد بگوید مملو کی از طرف مالک قابل وقف است که با بقاء قابل انتفاع باشد اعم از اینکه مالیت و ارزش عرفی هم داشته باشد یا نه چه مقصود از وقف انتفاع است نه اعتبار.

بعبارت دیگر کلمه مال یک مرتبه بر چیزی اطلاق میشود که در عرف دارای صفت اعتباری ارزش است که میتوان آنرا در معرض معاوضه و مبادله با مال یا عمل قرارداد ولو مالک نداشته باشد و یک مرتبه منظور از کلمه مال هم مملو کیت است اعم از آنکه دارای ارزش مالیت عرفی باشد یا نباشد مثل اینکه بر یک چوب کبریت و یک حبه گندم یا یک بته خار حیا زت شده مال بمعنی مملو کت اطلاق میشود ولی مال بمعنی ارزش اطلاق نشده و صدق نمیکند. و منظور از کلمه مال در مبحث وقف بر خلاف مبحث بیع و ضمانات غالباً همان نسبت اضافی است نه مالیت و صفت اعتباری ارزش.

بنابراین اگر فرض شود عینی ارزش کافی دارد ولی منفعت مشروعی بر آن مترتب نموده و قابل انتفاع مشروع نیست قابل وقف نخواهد بود و بر عکس اگر عین فاقد ارزش عرفی با بقاء قابل انتفاع مشروع باشد وقف آن صحیح است مثلاً یک دانه مهر گلی نماز یا تسبیح گلی که فاقد تمام مراتب مالیت و ارزش عرفی است قابل وقف است و لو اتلاف آن فاقد حکم وضعی (ضمان) باشد. بنابراین کلبه های گلی و مغاره های که در وسط بیابانها و کوهها برای استراحت چوپانها و عابرین درست میشود و عرصتا و اعیاناً پیشیزی ارزش ندارد قابل وقف است و چنانچه قبلاً اشاره شد وقف عنوان معامله ندارد و بر فرض داشته باشد ماده

۲۱۰ ناظر بمعاملات دادوستدی و معاوضات است نه مطلق معاملات که امید است در شرح آن تشریح شود.

معلوم نیست کسانی که مالیت عرفی قابل مبادله و معامله بودن موقوفه را شرط میدانند اگر موقوفه عنواناً از مالیت و ارزش بیفتد آیا با زوال مالیت عرفی آن با فرض اینکه قابلیت آن برای انتفاع مورد نظر واقف باقی است و وقفیت را زائل میدانند یا نه و چه فرق فارقی و امتیاز معنوی قانع کننده بین چنین فرض با فرض وقف چیزیکه از ابتدا مالیت عرفی نداشته ولی با بقاء عین قابل استفاده و انتفاع است میتوان بدست داد آیا صرف استصحاب بقاء و وقفیت در فرض مزبور میتواند برای تغایر حکم آن در فرض کافی فرض شود.

بهر حال بر خلاف آنچه از ظاهر بیان بعضی از دانشمندان مفهوم است دلیلی برای لزوم مالیت چیزیکه وقف میشود یا بقاء مالیت آن برای ابقاء و استمرار وقفیت نیست و مستفاد از ادله تشریح وقف و مقصود از آن این است که هر مملوکی که انتفاع از آن ملازمه با زوال آن نداشته باشد قابل وقف است اعم از آنکه عین حقیقی باشد یا حکمی و اعتباری دارای ارزش باشد یا فاقد آن

انتفاع بابقا

منظور ماده از عبارت (که بابقاء عین . . .) ابدیت نیست که بهیچوجه ازین نرود. بلکه منظور این است که انتفاع مقصودیکه برای آن وقف شده ملازمه با فنا نداشته باشد مانند خوراکیها برای خوردن و شمع مثلاً برای روشنائی و امثال آنها که بدون زوال و فنا عین انتفاع منظور حاصل نمیگردد. بنابراین وقف فرش و لباس و خیمه و ساعت و کتاب و . . . که با استعمال فرسوده و بالاخره از بین میرود نظیر وقف حیوان که بالاخره فانی و معدوم میشود جایز و صحیح است. و چون ممکن است بریک چیز دو نوع انتفاع مترتب باشد که یک نوع آن ملازمه بافناء داشته و نوع دیگر با ابقاء عین قابل انتفاع باشد که در این گونه موارد و این نوع اموال منافعی که مقصود از وقف بوده برای آن وقف شده ملاک خواهد بود که اگر انتفاع مقصود ملازمه با فناء عین دارد وقف آن باطل است و اگر برای انتفاعی که بابقاء عین ممکن است وقف شده وقف از لحاظ این نوع انتفاع صحیح است. مثلاً وقف گوسفند برای ذبح و انتفاع از گوشت آن باطل است و برای شیر و پشم و نتاج آن ولو برای ذبح جایز و صحیح خواهد بود.

مشروعیت منفعت و انتفاع

نه فقط جهت وقف و مقصود از آن طبق ماده ۶۶ بایستی مشروع باشد بلکه منافع و نوع انتفاع از موقوفه هم بایستی مشروع باشد بنابراین وقف قمارخانه و آلات قمار و امثال آن ما نند اپرا (البته از نظر مسلمان) جایز نیست حتی بر جهت مشروعی مثل وقف قمارخانه برای صرف عوائد آن بر بیمارستان یا دبیرستان و در موارد شبهه که آیا نوع انتفاع و منفعت از انتفاعات محلله و مشروع است یا نه مثل اینکه سینما و امثال آن وقف شود که عوائد آن بمصرف دانش آموزان بی بضاعت برسد اصل صحت است و تصور میرود هر چیزیکه قابل انتفاع مشروع باشد ولو در مواردی هم مورد استفاده نامشروع واقع گردد وقف آن از لحاظ انتفاع مشروع جایز است.

بخلاصه موقوفه بایستی منافع مشروعی داشته باشد و بر جهت مشروعی هم وقف شود بنابراین وقف چیزیکه منفعت مشروعی ندارد ولو بر جهت مشروع مانند وقف چیزیکه منفعت مشروع دارد بر جهت غیر مشروع جایز نیست.

وقف متعلق حق غیر

در نظر غالب قریب اتفاق فقهای شیعه طلق و آزاد بودن مالیکه وقف میشود شرط است و وقف مالیکه متعلق حق غیر قرار داده شده صحیح نیست و لذا وقف مال مرهون را جایز ندانسته اند. ولی آنچه بنظر میرسد نظر بعضی از فقهای عامه دائر بتجویز وقف مال مرهون با حفظ حق مرتهن دور از منطقی و خالق از وجه رجحان نیست. چه عدم جواز تصرف در مال مرهون در صورتیست که منافی با وثیقه و حق مرتهن باشد و همانطور که راهن میتواند حقوق خود را نسبت بمورد رهن با حفظ حق مرتهن صلحاً بپذیرد و با انتقال حقوق راهن نسبت بعین مرهون اعم از اینکه باسباب قهریه باشد از قبیل ارث یا باسباب اختیاریه از قبیل صلح رهن باطل نشده و حقی از مرتهن ضایع و تقویت نمیشود اگر وقف هم بکند از قید رهن آزاد و خارج نمیگردد لذا منافی و معارض حق مرتهن نیست. و بالجمله وقف مال مرهون مخصوصاً مالیکه باضعاف مضاعف دین ارزش دارد و عوائد مدت قلیل یا ارزش قسمتی از آن برای تادیه دین کافی است برخلاف قانون نیست وصحت و جواز آنرا میتوان از مجموع قوانین جاریه استنباط نمود کما اینکه رهن موقوفه در موارد جایز جواز بیع و برای مصالح موقوفه هم جایز است که امید است در بحث از رهن بیان شود. و با جایز دانستن وقف مرهون اگر فک رهن شد وقف مضمی خواهد بود والا بمقدار دین از عوائد با اصل تادیه و مازاد آن وقف خواهد بود.

شاید نظر کسانیکه وقف مرهون را جایز نمیدانند این بوده که تا معادل دین وقف تحقق نخواهد یافت و حق این است که تا معادل دین نفوذ آن معوق یا معلق میماند نه آنکه از اصل باطل باشد.

بهر حال از لحاظ قانون و از نظر مقنن دلیل موجهی بر عدم جواز وقف بر مرهون با حفظ حق مرتهن بنظر نمیرسد ولو نظر اکثر فقهای فریقین بر آنست. همان طور که وصیت نسبت به مرهون هم جایز و صحیح است و اگر کسی وصیت کند خانه مرهون او پس از فوت مال زید باشد زید با تادیه دین فک رهن مالک موصی به خواهد بود.

وقف مشاع

ماده مشعر است هر مالیکه بابقاء عین و با تعبیر بهتر (اصل) قابل انتفاع باشد اعم از منقول یا غیر منقول مشاع یا غیر مشاع تمام یا قسمتی از آن قابل وقف است. گرچه ظاهر تعبیر ماده موهم است مشاع یعنی مالیکه مالکیت واقف بطور اشاعه است مثل اینکه نصف از یک حمام یا نصف از یک کتاب را مالک باشد و سهم مشاعی خود را وقف کند ولی منظور تجویز وقف قسمتی از کل است اعم از آنکه واقف اساساً سهم مشاعی را مالک باشد یا مالک تمام بوده ولی سهم مشاعی مثل نصف و ثلث یا قسمتی از آنرا وقف نماید. ویرای اینکه کلمه (مفروز) در ماده خیلی بی معنی نباشد بایستی گفت منظور و مقصود از آن قسمت معین از مال است مثل اینکه ساختمان جنوبی خانه یا فقط مغازه های جزء ملک یا صد جریب معین

از مزرعه خود را وقف نماید که در این فرض موقوفه مشاع نیست چه تمام قسمت جنوبی خانه و مغازه‌ها و صدجریب معین وقف است نه سهم مشاعی از آنها بکسر اعشاری

احکام مشاعات در وقف

باتوجه باینکه مقنن با پیروی از فقهای شیعه (برخلاف امام مالک و بعضی دیگر از فقهای عامه که وقف مشاع را مخصوصاً در اموالیکه قابل تقسیم است قبل از افراز و تقسیم جایز ندانسته‌اند) در تمام انواع اموال اعم از منقول و غیر منقول و اعم از اینکه قابل تقسیم باشد یا نباشد و اعم از اینکه مقصود از وقف استعمال باشد یا استثمار وقف مشاع را جایز و امکان پذیر مقرر داشته بایستی دید احکام مشاعات در وقف مشاع هم جاریست یا نه و بچه صورتی در موارد تعارض و تنازع قابل اجرا خواهد بود.

اقباض موقوفه مشاعی و اذن شریک

چنانچه در بحث از شرکت در اموال و املاک خواهیم گفت هر یک از شرکاء نسبت بتصرف در مال مشترك حکم اجنبی را دارند و مجموع شرکاء حکم یک مالک (۱) لذا تصرف در مال مشترك بدون اذن شریک و رضایت او جایز نیست و اقباض مال مشترك هم از جمله تصرفات است که بایستی باموافقت و رضایت شریک انجام شود. و مقنن باینکه وقف مشاع و سهم مشاعی از مال مشترك را تجویز نموده و قبض را هم شرط تحقق وقف قرار داده مقتضی بوده نسبت بقبض و اقباض آنها وسیعتر و کاملتر از آنچه که در ماده ۷۷۰ نسبت باجاره بیان داشته تصریح نموده باشد و با سکوت مقنن معلوم نیست از لحاظ قانون آیا برای اقباض موقوفه اذن شریک لازم است یا نه و اگر لازم است در صورت امتناع شریک از اجازه مخصوصاً نسبت بمالیکه قابل تقسیم نیست بچه طریق بایستی برای تحقق وقف قبض بعمل آید. بخلاصه بایستی تشخیص داد در نظر قانون آیا برای قبض و تصرف دادن موقوفه مشاعی بموقوف علیه برای تحقق وقف و تصرف موقوف علیه در موقوفه مشاعی و انتفاع از آن همانطور که در اجازه مقرر شده و از احکام شرکت است اذن شریک لازم است یا نه و اگر شریک از اجازه و موافقت با اقباض امتناع نماید قبض موقوفه و تحقق وقف بچه صورت انجام خواهد شد و تصرف موقوف علیه و جهت وقف برای انتفاع از موقوفه مشاعی با امتناع و مخالفت شریک بچه نحو صورت پذیر خواهد بود. فرض شود شخصی سهم مشاعی خود را از عمارتی برای خواندن نماز یا تدریس وقف نماید آیا بدون اذن شریک میتوان آنرا بتصرف جهت وقف داد و در آن نماز خواند یا تدریس نمود. و آیا شریک هم در تصرف خود احتیاج با اجازه دارد یا نه و در این صورت اجازه واقف لازم است یا موقوف علیه یا متولی یا حاکم باینکه متعرضی برای فروع مذکور بنظر نرسیده ظاهراً فرقی بین ملک و وقف در این جهات نیست و همان علت و موجب وملاکی که برای لزوم اذن شریک در تصرف مال مشترك در ملک است در وقف و ملک هم موجود است و دلیل مخصصی برای تغایر حکم آنها بنظر

۱ - محبث اول از فصل هشتم که بیشتر توجه بشرکت آنها شرکتهای تجارتي داشته نه بمشترك و روابط حقوقی بین شرکا بیش از سایر ابواب و مباحث قانون مدنی نارسا و ناقص است که امید است در بحث از مبحث مذکور احکام اموال و املاک مشترك و روابط و تکالیف و وظائف و حدود اختیارات شرکاء بیان شود.

نرسیده. و اگر شریک را در تصرف محتاج با اجازه ندانیم موجب میشود اگر انتفاع مقصود استعمال باشد نه استثماری تصرف و انتفاعات متعارض از ناحیه موقوف علیه و جهت وقف و مالک صورت گیرد و اگر سهم مشاعی یکی از دو شریک بعنوان کتابخانه یا مدرسه یا نمازخانه و مسجد یا قبرستان مثلاً وقف شود شریک دیگر نتواند از آن استفاده اصطبل و گاراژ و امثال آن بنماید یا در صورتیکه قابل تقسیم نباشد یا از لحاظ ضرر تقسیم مجاز نباشد و از این جهت تقسیم زمانی لازم شود و تقسیم زمانی (مهیا) را بین وقف و ملک هم جایز بدانیم در زمانی مدرسه و کتابخانه و مسجد و قبرستان و در زمانی اصطبل و گاراژ و تثاثر قرار داده شود.

و بالجمله احکام اموال و املاک مشترك در مشترك بین وقف و ملک و بلکه در مشترك بین دو وقف هم مثل اینکه نصف خانه بر اولاد زید یا بیمارستان و نصف دیگر بر اولاد عمر یا دبیرستان وقف باشد هم جاریست و هر نوع تصرف و انتفاع با توافق یا موقوف علیه یا متولی یا حاکم (بحسب اختلاف موارد) در موارد عدم جواز تقسیم انجام پذیر است و بدون توافق یا حکم حاکم هیچگونه تصرفی برای هیچیک از آنها جایز نیست.

وقف مشاع و نوع انتفاع

با اینکه گوینده و متعرضی بنظر نرسیده حق صریح این است که وقف مشاع بدون موافقت شریک نه چنانچه بیان فقهای شیعه اشعار دارد بطور عموم و مطلق صحیح است و نه چنانچه بیان بعضی از فقهای عامه اشعار دارد بطور عموم و مطلق باطل. بلکه صحت و فساد آن بستگی دارد بنوع انتفاع و مقصود از وقف. چه در مواردی مقصود از وقف این است که عین موقوفه بطور استعمال مورد استفاده و انتفاع واقع شود مثل وقف قرآن و کتاب برای خواندن و فرش برای گستردن و مدرسه برای تحصیل و حمام برای استحمام. و در مواردی منفعت مقصود اموال دیگر است که از موقوفه حاصل و عاید میگردد مثل اینکه مزرعه و باغ وقف شود که محصول آن بمصرف فقرا یا گوسفند وقف شود که شیر آن بمصرف اطفال شیرخوارگاه یا پاساژی وقف شود که مال الاجاره آن بمصرف بیمارستانی برسد که در نوع اول اساساً وقف مشاع بدون اذن شریک و مواردیکه قابل تقسیم نیست و انتفاع جهت وقف با انتفاع مالک قابل تطبیق نبوده و بین دو نوع انتفاع هم تعارض باشد خالی از اشکال نبوده بلکه مسلماً صحیح نیست. مثلاً مالک نصف سینما که قابل تقسیم نیست نمیتواند آنرا برای اینکه بیمارستان یا مدرسه یا مسجد یا قبرستان باشد بدون موافقت شریک وقف کند چه بین انتفاع مسجدی و بیمارستانی با انتفاع سینمایی تعارض است و قابل تطبیق نیست و با مسجد و قبرستان قرار گرفتن آن برای مالک قابل انتفاع نخواهد بود و مستلزم ضرر مالک خواهد گردید ولی میتواند آنرا برای اینکه ورزشگاه باشد وقف کند چه تعارضی بین دو نوع انتفاع نیست و با تقسیم زمانی برای جهت وقف و مالک قابل انتفاع خواهد بود.

شریک وقف هم نمیتواند سهم مشاعی خود را بر جبهتی معارض یا جهت موقوفه مشاعی وقف کند مثلاً اگر نصف سینما برای تفریحات سالم یا تعلیمات فنی و اخلاقی دانش

آموزان وقف باشد (۱) یا نصف عمارت غیرقابل تقسیمی وقف گردد برای اینکه کتابخانه یا مدرسه باشد مالک نصف دیگر نمیتواند آنرا وقف کند که بیمارستان واقع گردد چه بین دو جهت وقف تعارض است.

بعبارت دیگر بین انتفاع جهت وقف و ملک یا انتفاع دو جهت وقف بایستی تعارض و تنافی انتفاعی باشد. شاید بعضی از فقهای عامه که وقف مشاع را جایز ندانسته اند ناظر بنوع اول و نسبت بمواردی بوده اند که بین جهت وقف و انتفاع مالک تعارض باشد که نتوانند مجتمعاً با انتفاع مقصود از وقف متنفع شوند. در صورتیکه مقصود از وقف استثمار یعنی انتفاع از عواید مانند مال الاجاره و استفاده از محصول موقوفه باشد وقف سهم مشاعی بدون اذن و موافقت شریک بلامانع و صحیح است ولو اقباض موقوفه در مواردیکه مستلزم تصرف باشد بحکم تکلیفی بایستی با اجازه شریک انجام گردد.

بهر حال شاید علت اینکه مقنن نسبت بقبض وقف و هبه و عاریه مشاعی و مال مشترک سکوت نموده و نسبت بلزوم اذن شریک تصریحی ننمود توجه بدو مطلب باشد.

(الف) قبض و اقباض مشاعات بحسب اختلاف موارد بصور مختلفی انجام پذیر است.

۱ - مورد وقف و هبه . . . غیر منقول باشد مانند خانه و باغ و پاساژ و حمام که با صرف تخلیه و رفع ید اقباض و تسلیم صدق میکند که در موارد احتیاج باذن شریک ندارد چه اذن شریک از لحاظ تصرف در مال مشترک لازم است و با رفع ید و تخلیه در این گونه موارد عمل مثبت و تصرفی در مال مشاعی که محتاج باذن شریک باشد نشده.

۲ - مورد وقف و هبه و رهن و عاریه منقول باشد از قبیل کتاب و فرش که دفع ید کافی نیست و بایستی با عمل ثبت تسلیم و قبض موقوف علیه و متهب و مرتهن داده شود و در این مورد است که با تسلیم و اقباض تصرف صدق میکند و احتیاج باذن شریک و رضایت او دارد.

(ب) لزوم اذن شریک فقط یک حکم تکلیفی است و اثر حکم وضعی ندارد که اگر اگر بدون اذن شریک قبض داد قبض باطل و فاقد اثر باشد بنابراین اگر موقوفه و موهوب مشاعی بدون اذن شریک قبض داده شود وقف تحقق خواهد یافت ولو از نظر شرعی واقف و واهب از جهت اقباض بدون اذن و رضایت شریک بحکم تکلیفی مرتکب فعل حرامی شده باشد و در صورت تلف نسبت بسهم شریک بحکم وضعی ضامن و بحکم تکلیفی ملزم به جبران گردد. و از نظر قانون چون مخالفت با حکم تکلیفی در همه موارد جنبه کیفری ندارد و لذا اثری چه از لحاظ حکم تکلیفی و چه از لحاظ حکم وضعی بر اقباض بدون اذن شریک مترتب نبوده که لازم باشد مقنن همانطور که نسبت باجاره در ماده ۵۷ تعیین و تصریح نموده

۱ - سینما و رادیو و تلویزیون و امثال آنها وسائل بسیار مؤثر و مفیدی هستند که در ممالک راقیه و مللی که خارج از صناعت لفظی در مقام تمالی هستند غالباً برای دانستیهای لازم و آموزشهای اجتماعی و اخلاقی و علمی جامعه مورد استفاده واقع میشود اما در کشور ما هنوز از عداد آلات قمار و ادوات دمار و وسائل فحشا خارج نشده امید است با توجه بیشتری از نمایش فیلمهای هتاکانه که مخالف با اخلاق حسنه است جلوگیری شود. معلوم نیست چرا داستانها خود را موظف نمیدانند مقصود ماده ۲۱۳ مکرر قانون کیفری نسبت به فیلمها عملی و اجرا نمایند.

نسبت به تسلیم و اقباض موقوفه و موهوب مشاعی هم تصریح نماید ولو نسبت به تسلیم مورد اجاره مشاعی هم بدون اذن شریک که در ماده ۴۵۷ تصریح شده حکم وضعی مهمی از لحاظ قانون مترتب نیست فقط میتوان گفت که شریک حق دارد خلع ید مستاجر را که بدون اذن او در مال مشترک متصرف شده از مقامات قضائی خواستار شود و خلع ید مستاجر منتهی بر رفع اثر اجاره خواهد شد و در هبه و وقف بر فرض حق داشته باشد که خلع ید موقوف علیه و مهب را خواستار شود موجب رفع و بطلان آثار مترتبه بر قبض نخواهد شد و با قبض بدون اذن شریک وقف و هبه تحقق یافته و آثار قبض مترتب خواهد شد ولو از جهت مخالفت با حکم تکلیفی مرتکب فعل خلاف و حرامی شده باشد.

بدیهی است حکم تسلیم و اقباض مال مشترک و مشاع و تصرف و انتفاع از آن از طرف بعضی از شرکاء در تمام عقود و موارد جاریست ولو صحت اصل عقد و تحقق معقود متوقف بر تسلیم و اقباض نبوده و مانند بیع از لوازم و احکام مترتبه بر آن باشد.

شفعه در وقف

همانطور که برای شریک نسبت بمبیع شریک دیگر با شروط و قیود مقرر حق اخذ شفعه است در صورتیکه موقوفه مشاعی هم بموجب وجهتی از جهات مجوز بیع فروخته شود برای شریک حق شفعه خواهد بود.

ولی نسبت به ثبوت شفعه برای وقف در صورتیکه سهم مشاعی شریک فروخته شود مثل بسیاری از فروع دیگر بین فقها اختلاف نظر و عقیده است و نظریه غالب و مشهور فقهای فریقین این است که برای وقف نسبت بسهم شریک حق شفعه نیست و ماده ۱۰۱۸ قانون مجله هم از این نظر پیروی نموده است.

ولی با تجربه و تحلیل و تطبیق با فلسفه و ادله تشریح شفعه این نظر بطور عموم و مطلق منطبق با واقع و منطق بنظر نمی رسد که امید است در بحث از شفعه و ماده ۸۱۱ بیان شود. مجملاً چنانچه قبلاً گفته شد با تحقق وقف (بحسب اختلاف اقوال) یا موقوفه از ملکیت واقف خارج و بموقوف علیه منتقل میشود یا در ملک واقف باقی میماند یا بخداوند متعال منتقل میگردد یا اصلاً از قید ملکیت آزاد میماند. اگر بموقوف علیه منتقل یا در ملک واقف باقی میماند با اینکه بدلیل خاص حق شفعه برای شریک مقرر و ثابت است بچه ملاکی موقوف علیه یا واقف که مالک و شریکند محروم از آن خواهند بود و بچه استناد و دلیلی استثناء شده اند.

اگر بخداوند متعال هم منتقل بشود موجبی برای عدم حق شفعه نیست مگر همانطور که ظاهر ماده ۸۰۸ اشعار دارد شفعه را فقط بین دو انسان شریک قائل باشیم نه بین دو شریک. که دلیل قانع کننده برای چنین قیدی نیست (۱) باقی میماند قول اینکه

۱ - قانون مدنی ایران هم از نظر غالب فقهای شیعه پیروی و بیش از حد اقتضای ادله تشریح شفعه و فلسفه آن دائره آنرا تضییق نموده است و با ظاهر ماده ۸۰۸ اگر ملکیت بین دو شخصیت حقوقی نظیر سازمان آب و بنگاه برق یا دو شرکت قانونی مشترک باشند و یکی از آنها سهم مشاعی خود را بفروشد شخصیت حقوقی دیگر که شریک است حق شفعه ندارد و اگر در ماده ۸۰۸ بجای تعبیر (دونفر) تعبیر به (دو شریک) شده بود شفعه بین دو شخصیت حقوقی هم بدون تردید جاری بود و تا کنون رویه و نظریه روشن از دیوان عالی کشور در این زمینه بنظر نرسیده است که آیا شفعه بین دو شخصیت حقوقی جاری و منطبق با قانون دانسته شده یا نه.

باتحقق وقف موقوفه از مطلق ملکیت آزاد میگردد که فقط در این فرض نظر غالب فقهای فریقین خالی از تردید و ایراد است اما از لحاظ قانون میتوان گفت مستفاد از ظاهر تعبیر ماده ۸۱۱ این است که مقنن وقفیت را موجب زوال ملکیت واقف ندانسته چه اگر از ملکیت واقف خارج میدانست تعبیر (اگر حصه یکی از دوشریک وقف باشد) در ماده معنی نداشت چه در این صورت بعد از تحقق وقف حصه و سهمی برای واقف باقی نماند تا تعبیر ماده قابل فرض و صحیح باشد (۱) بعبارت دیگر عبارت ماده در صورتی صحیح است که باوقفیت مالکیت واقف باقی بماند تا حصه و شرکت او فرض داشته باشد و در ماده تصریح شده که متولی و موقوف علیه حق شفعه ندارند و نسبت بواقف که مالکیت او باقی و شریک محسوب است سلب حق شفعه نشده. بنابراین باینکه گویند در فقهای فریقین بنظر نرسیده که برای واقف حق شفعه قائل شده باشد میتوان مدعی شد از لحاظ قانون برای واقف حق شفعه خواهد بود و یا شفعه مالک سهم شریک میگردد که در این صورت مالکیت واقف نسبت بقسمتی که وقف است مالکیت مقید و محدود و نسبت بقسمتی که در اثر شفعه مالک شده غیر مقید خواهد بود و این نظر باینکه گویند نداشته از سایر وجوه و اقوال منطقی تر بنظر میرسد که امید است در بحث از شفعه مستدلا بیان شود.

تقسیم و افراز موقوفه

همانطور که املاک و اموال مشاعه و مشترک بین مالکین قابل افراز و تقسیم است موقوفات مشاعی هم اعم از اینکه بین وقف و ملک مشترک باشد بنص قسمت اول ماده ۹۷ ه یا بین دو وقف برای دو موقوف علیهم یا جهت وقف مثل اینکه هریک از دو شریک سهم مشاعی خود را بر جهت عامی برخلاف جهت عام دیگر مانند اینکه یکی سهم مشاعی خود را برای بیمارستان یا بر فقراء و دیگری برای دبیرستان یا فقهاء وقف نموده باشد قابل تقسیم است. ولی تقسیم بین موقوف علیهم طبق نظر مشهور فقها جایز نیست و قسمت اخیر ماده ۹۷ ه هم همین نظر را اتخاذ نموده است. و بعضی از فقها با تعدد واقف و موقوف علیه مثل اینکه هریک از زید و عمر و سهم مشاعی خود را از ملک مشترک بر اولاد خود وقف نمایند تقسیم بین دو دسته از موقوف علیهم را جایز دانسته اند و این نوع تقسیم بین موقوف علیهم و تقسیم بین دو جهت وقف مشمول قسمت اخیر ماده ۹۷ ه بنظر نمیرسد و لو ظاهر عبارت ماده موهم آنست.

تقسیم مستلزم رد

در صورتیکه تقسیم بین وقف و ملک مستلزم رد باشد از طرف ملک قابل رد بوقف نیست چه موجب میشود مقداری از موقوفه بدون مجوز از وقف خارج و بملکیت درآید و برعکس از طرف وقف قابل رد است و در این صورت معادل آن اگر از منافع موقوفه یا از طرف متبرعی تادیه شده باشد وقف است و اگر از اموال موقوف علیه تادیه گردیده معادل مقدار مردود مال آنها خواهد بود این بود نظر مشهور فقها و نظر فقهای مشهور که از جهاتی مردود و بی مورد بنظر میرسد. چه نمیتواند یک نظر کلی و مطلق قابل تطبیق و عمل در همه موارد و نسبت بهمه فروع واقع شود و چه بسا موقوفه یا موقوف علیه توانائی برای رد نداشته یا مصلحت وقف ایجاب

۱ - برخلاف ظاهر تعبیر ماده است که گفته شود مقصود ماده مشترك بین وقف و ملک بوده نه بین واقف و مالک.

رد را نداشته بلکه ایجاب قبول رد نماید و نمیتوان عدم توانائی موقوفه یا موقوف علیه را برای رد از تقسیم در موردیکه مصلحت موقوفه ایجاب نماید مانع دانست.

مضافاً باینکه رد گاهی در مقابل مقداری از اصل است مثل اینکه پاساژ مشترک بین وقف و ملک یا دو حمام مشترک بین وقف و ملک تقسیم شود که عمارت یک قسمت بایکی از دو حمام بیشتر از قسمت دیگر باشد ورد بایستی در مقابل زیادی عمارت تادیه شود البته در چنین فرضی نظر فقها صحیح و قابل تطبیق است ولی اگر رد در مقابل وصف باشد مثل اینکه یکی از دو قسمت پاساژ بایکی از دو حمام در جبهه خیابان واقع شود و از این جهت برتری و مزینی بر قسمت دیگر داشته باشد که بایستی مبلغی برای این مزیت به قسمت دیگر تادیه شود که برای رد از طرف ملک بطرف وقف در مقابل چنین مزینی مانعی نیست.

چه تعلیلی که مورد نظر فقها است یعنی فرض اینکه موجب میشود مقداری از موقوفه از وقفیت خارج شود صدق نمیکند بدیهی است مصرف مقدار مردود بوقف بر حسب مقتضیات و کیفیت وقف و موقوفه وجهت وقف از طرف متولی یا حاکم قابل تعیین است.

بخلاصه تعیین کیفیت تقسیم یک موضوعی نیست که نسبت بان بطور مطلق و عموم بتوان یک نظر قطعی فقهی اتخاذ نمود بلکه خصوصیات هر موردی اقتضای خاصی را دارد که بایستی موکول بنظر حاکم گردد.

معلوم نیست فقها در موردیکه تقسیم بین دو جهت وقف مثل موردیکه نصف از ملکی برای بیمارستان و نصف دیگر برای دبستان مثلاً وقف باشد و تقسیم بدون رد ممکن نباشد که بالاخره بایستی از طرف یک جهت وقف بجهت دیگر رد شود چه تصمیمی را اتخاذ و نظری ابراز خواهند نمود.

بهر حال تعلیل فقها برای منع رد از طرف ملک بطرف وقف بطور عموم و مطلق علیل و بی مبنا و غیر قابل تطبیق با فروع بنظر میرسد و دلیل و نص خاصی هم در این زمینه بنظر نرسیده است.

تقسیم موقوفات متعدد مشاعی

در صورتیکه سهم مشاعی از رقبات و اموال متعددی وقف باشد و افراز و تقسیم هر یک از آنها بدون ضرر و رد ممکن باشد مثل اینکه یکی از دو برادر سهم الارث خود را از باغ و مزرعه وقف نماید هر یک از رقبات مزبوره افراز و تقسیم خواهد شد و در چنین موردی بر فرض تساوی قیمت مزرعه و باغ نمیتوان تمام باغ را مثلاً در مقابل تمام مزرعه موقوفه قرارداد چه موجب میشود که موقوفه بدون مجوز از وقفیت خارج شود. و در صورتیکه تقسیم رقبات متعدد مستلزم ضرر باشد مثل اینکه نصف یک حمام مقوم بمبلغ دو بیست و نصف خانه مقوم بمبلغ سیصد و نصف مغازه مقوم بمبلغ یکصد وقف باشد و تقسیم هر یک مستلزم ضرر باشد تقسیم باین نحو صورت پذیر است که حمام و مغازه در یکطرف و خانه در طرف دیگر واقع شود و در این فرض درست است که نصف خانه مثلاً وقف بوده ولی بقاعده تقسیم و وقفیت آن در مقابل نصف حمام و مغازه که ملک بوده و در اثر تقسیم وقف شده زائل میگردد.

بخلاصه تقسیم موقوفه مشاعی اعم از اینکه بین وقف و ملک یا بین دو جهت وقف باشد در مواردی ممنوع و غیر جایز است مثل موردیکه وقف برای استثمار باشد

(نه استعمال) و تقسیم مستلزم ضرر گردد مانند حمام و آسیاب که موقوف علیه وجهت وقف و مالک از عوائد آن مجتمعاً بتوانند به نسبت سهم بهره‌مند گردند و در مواردی مجاز است مثل باغ و مزرعه یا فرض عدم ضرر و در مواردی تقسیم لازم است مثل موردیکه وقف مشاعی برای استعمال باشد برای جهتیکه مخالف با جهت انتفاع مالک یا جهت وقف دیگر است مانند اینکه نصف زمینی برای مسجد یا قبرستان وقف باشد که مالک نمیتواند بانتفاعی مخالف با جهت وقف منتفع شود یا نصف محل برای اینکه مسجد و نصف دیگر آن برای اینکه ورزشگاه باشد مثلاً وقف گردد و قابل تقسیم هم باشد که تقسیم بین دو جهت وقت برای امکان انتفاع لازم است و اگر در چنین فرضی قابل تقسیم نباشد چنانچه قبلاً اشاره شد اصلاً صحت وقف با اینکه متعرضی در فقها دیده نشده خالی از اشکال نیست و حق صریح این است که جایز نیست.

مواع تقسیم

افراز و تقسیم در مواردی جایز است که به نسبت سهام قابل تجزیه و تقسیم بوده و مستلزم ضرر نباشد و در موردیکه بدون ضرر قابل تجزیه به نسبت سهام شرکاء نباشد مخصوصاً در مورد انطباق با ماده ۹۵ و تقسیم ممنوع و نه فقط غیر مجاز است بلکه غیر جایز خواهد بود و لو ماده ۹۵ فقط آنرا غیر مجاز و ممنوع دانسته (۱)

تقسیم زمانی

در صورتیکه جهت وقف و موقوف علیه و مالک نتوانند مجتمعاً از مشترک غیر قابل تقسیمی استفاده و منتفع شوند و مشترک از اموالی باشد که انتفاع از آن فقط بطریق استعمال باشد نه بطریق استثمار مانند کتاب برای خواندن و فرش برای گستردن حاکم میتواند در موارد لازم تقسیم زمانی (مهایی) را مقرر دارد مثل اینکه مقرر نماید کتاب و فرش که نصف آنها مثلاً وقف است یکماه مورد استفاده وقف و موقوف علیه واقع شود و یکماه دیگر مورد استفاده مالک و در صورتیکه مال مشترک دارای منافع عینی باشد و شرکاء نتوانند مجتمعاً از آن بهره‌مند شوند مثل گاویکه بین وقف و ملک مشترک باشد حاکم میتواند نتاج آنرا اختصاص بوقف دهد و شیر آنرا بملک.

و بالجمله حاکم بر حسب موارد بر طبق مصالح و مقتضیات و رعایت جهات حق دارد که طریقی را برای تقسیم منافع بین وقف و ملک یا دو جهت وقف (در صورتیکه اصل قابل تقسیم نباشد) مقرر دارد

وقف از لحاظ بعضی منافع

همانطوریکه وقف سهم مشاعی بنص ماده جایز است وقف مال به اعتبار بعضی

۱ - لازمه غیر جایز بطلان است ولی ممنوعیت و غیر مجاز ملازمه با عدم صحت نداشته و مستلزم بطلان نیست برای تشخیص فرق میتوان ازدواج بدون ثبت در دفتر رسمی یا ازدواج قبل از رسیدن سن قانونی یا ازدواج زن ایرانی مسلمان را با مرد مسلمان غیر ایرانی بدون رعایت ماده ۱۰۶۰ با ازدواج زن مسلمان ایرانی با غیر مسلمان مقایسه نمود که در فرض مذکور ازدواج ممنوع و غیر مجاز است ولی باطل نیست فقط متخلفین مورد تعقیب کیفری واقع و مجازات خواهند شد و در فرض اخیر یعنی ازدواج با غیر مسلمان طبق ماده ۱۰۵۹ غیر جایز و علقه زوجیت برقرار نشده و ازدواج باطل خواهد بود.

از منافع یا از لحاظ زمان خاصی هم جایز و انجام پذیر است مثلاً میتوان گوسفند را فقط از لحاظ شیر برای اطفال پرورشگاه وقف نمود در این صورت سایر منافع از قبیل نتاج و پشم از وقف خارج و متعلق بمالک خواهد بود و همچنین اگر مزرعه از لحاظ منافع و عواید صیفی یا باغی از لحاظ سردرختی وقف شود منافع و عواید و محصول غیر صیفی و عواید و منافع غیر سردرختی از قبیل هیزم و امثال آن متعلق بمالک خواهد بود چنانچه ممکن است مالی نسبت بمنافع روز آن وقف باشد که منافع شب آن تعلق بمالک خواهد داشت یا برای فصل خاص مثل نایستان وقف شود و در این گونه موارد برفرض فروش موقوفه از لحاظ سایر منافع یا منافع زمان خارج از وقف جایز نباشد با صلح ممکن است حقوق واقف نسبت بعین از لحاظ منافعیکه خارج از جهت یا خارج از زمان وقف است بغير منتقل شود کما اینکه از طریق ارث هم منتقل میشود.

مجوز وقف مال نسبت به بعضی از منافع یا بهره از زمان علاوه از (الوقوف علی حسب . . .) اصالت الصحه و عدم مانع عقلی است.

اقباض موقوفه و تحقق وقف

ماده ۵۶ وقوع وقف را با ایجاب و قبول مقرر داشته و ماده ۵۹ با تعبیر (اگر واقف عین موقوفه را بتصرف وقف ندهد وقف محقق نمیشود و هر وقت قبض داد وقف تحقق پیدا میکند) پس از وقوع وقف در مرتبه متاخره تحقق آنرا متوقف بر قبض قرارداد بنا بر این در اصطلاح مقنن وقوع وقف در مرحله اول و تحقق آن در مرحله دوم تغایر مفهومی خواهند داشت یعنی ممکن است وقف واقع بشود ولی تحقق پیدا نکند و بر مقنن است که از عهده جمع بین وقوع و عدم تحقق برآید. ممکن بود ماده ۵۶ مختصرتر و یا تعبیر وافی و جامعی شامل مدلول ماده ۵۹ بیان شده باشد و بالنتیجه مدلول هر ده ماده تلفیق و یا تعبیر صحیح تر بصورت یک ماده درآمده باشد.

بهر حال قبض در وقف مشابه حبس است که مختصراً در شرح مناده ۴۷ سدرجه در شماره ۷۷ مجله کانون و کلاء بیان شده و مجملات بین فقهای فریقین نسبت بآثر قبض در وقف که آیا شرطیتی دارد یا نه و اگر دارد آیا ناقل است یا کاشف یا فقط شرط لزوم اختلاف نظر است و بعضی از فقهای عامه مانند ابویوسف اصلاً قبض را در وقف شرط ندانسته و بدون اقباض هم وقف را انجام پذیر میدانند و حنفیه و امام شافعی هم همین نظر را اتخاذ نموده اند و بعضی دیگر از فقهای عامه مانند مالک قبض را جزء متمم عقد وقف قرار داده اند و بعضی آنرا شرط لزوم دانسته اند و بیان بعضی از فقهای عامه مانند امام احمد در موردی ظاهر بر شرطیت قبض است برای تحقق وقف در موردی ظاهر بر شرطیت قبض است برای لزوم. همین اختلاف بین فقهای شیعه وجود دارد و بخلاصه نظرهای مختلفی نسبت بموقعیت قبض و اثر آن در وقف ابراز داشته اند و در نظر دسته قبض جزء سبب است که تا قبض نشود وقف واقع نمیشود بنا بر این ناقل و منافع قبل از قبض متعلق به واقف خواهد بود و دسته دیگر آنرا کاشف دانسته اند و لازمه این نظر این است که پس از قبض منافع قبل از آنهم تعلق بموقوف علیه و جهت وقف خواهد داشت و دسته دیگر فقط شرط لزوم دانسته اند که قبل از قبض هم وقف بنحو صحت انجام شده النهایه برای وقف نظیر عقود جایزه قابل رجوع و انصراف و بالنتیجه

فسخ خواهد بود و لازمه این نظر این است که منافع پس از ایجاب و قبول و قبل از قبض تعلق بموقوف علیه و جهت وقف خواهد داشت ولو با رجوع واقف یا فوت او قبل از قبض موقوفه از وقفیت خارج شود.

علت اختلاف

با اینکه گوینده تا کنون دیده نشده آنچه بنظر میرسد علت اختلاف فقها در موقعیت و تاثیر قبض اختلاف اقتضای موارد بوده و همانطور که تحقق قبض بر حسب موارد مختلف است اثر آنهام بر حسب اختلاف موارد مختلف است و در مواردی ناقل و در مواردی کاشف و در مواردی فقط شرط لزوم است که تشخیص آن بر طبق مقتضیات و خصوصیات مورد در صورت تنازع با حاکم است. فرض شود شخصی خانه مسکونی خود را وقف کند برزید یا برای بیمارستان و پس از دو ماه آنرا تخلیه و بتصرف موقوف علیه یا جهت وقف بدهد نمیتوان گفت موقوف علیه یا جهت وقف حق دارند اجرت المثل دو ماه را از واقف یا وارث او مطالبه و دریافت نمایند.

بدیهی است در چنین فرضی قبض ناقل است. و اگر پاساژ خود را که مدت اجاره آن منقضی شده و در تصرف انتفاعی مستاجر سابق است وقف کند و پس از دو ماه آنرا بقبض و تصرف موقوف علیه بدهد موقوف علیه حق خواهد داشت اجرت المثل دو ماه بعد از ایجاب و قبول و قبل از قبض را هم از متصرف یعنی مستاجر سابق مطالبه و دریافت نماید بنا بر این در چنین موردی قبض کاشف خواهد بود و همین خصوصیات مورد موجب اختلاف نظر فقها شده. و عبارت دیگر دسته که اظهار نظر بناقلیت قبض نموده اند نظیر فرض اول را در نظر داشته اند و دسته دیگر که آنرا کاشف دانسته اند ناظر بر فرض دوم بوده اند و اظهار نظرهای مختلفی که از بعضی از فقهای فریقین دیده میشود روی همین اصل بوده که بر حسب اقتضای مورد نظر خاصی نموده اند نه آنکه تناقض گوئی کرده باشند.

بخلاصه تاثیر قبض بر حسب اقتضای مورد مختلف است که در صورت تنازع موکول به تشخیص و نظر حاکم خواهد بود بدیهی است در موردیکه حاکم نتواند خصوصیات مورد و اقتضای آنرا تشخیص و ملاک حکم بناقلیت یا کاشفیت یا فقط موجب لزوم قرار دهد با توجه باینکه قبض اجمالا شرط است و قدر مسلم و متیقن تحقق وقف بعد از قبض است و مقتضای اصل عدم تاثیر عقد است مگر پس از حصول قبض در چنین موردی تصمیم بناقلیت خواهد گرفت و بالنتیجه نتیجه این میشود که در هر موردیکه اقتضای مورد تشخیص نشود یا لا اقتضا باشد قبض ناقل خواهد بود و در موردیکه اقتضای مورد تشخیص شود بر حسب اقتضای مورد ناقل یا کاشف خواهد بود.

تاثیر قبض در نظر قانون

دراثر اختلاف فقهاء نسبت بنحوه تاثیر قبض در وقف مقنن هم باتعیرهای مختلف و بطور اجمال قبض را در عقود مجانی و تبرعی و از جمله وقف لازم قرار داده بدون آنکه تصریح نماید ناقل است یا کاشف نا فقط شرط لزوم از عبارت (هروقت بقبض داد وقف تحقق پیدا میکند) در این ماده که مؤید است عبارت (هروقت بقبض بدهد وقف تمام میشود) در ماده ۶. مستفاد است که در نظر قانون هر یک از ایجاب و قبول و قبض جزء سبب تام

برای تحقق وقف است و تا قبض بعمل نیامده وقف تحقق پیدا نکرده و با حصول آخرین جزء سبب که قبض است وقف واقع و تحقق پیدا میکند و در این صورت قبض ناقل خواهد بود و منافع قبل از قبض تعلق بواقف خواهد داشت.

ولی از سیاق عبارت ماده ۶۰ و عبارت (هروقت بقبض . .) میتوان استظهار نمود بر کاشفیت قبض نظیر شرط متاخر که پس از حصول قبض وقف از تاریخ وقوع عقد واقع شده که در این صورت منافع بین عقد و قبض متعلق بموقوف علیهم یا جهت وقف خواهد بود. و ظاهراً قسمت اول ماده ۶۱ که لزوم وقف را پس از وقوع آن بنحو صحت متوقف بر حصول قبض قرار داده این است که قبض شرط لزوم است نه شرط وقوع و تحقق. بنابراین قبل از قبض هم وقفیت حاصل شده ولی نظیر عقود جایزه برای واقف قابل رجوع و انصراف و انحلال خواهد بود بالنتیجه با تعبیرهای مختلف مقنن هم نتوانسته بطور صریح و منجز موقعیت قبض و نحوه تاثیر آنرا در وقف معین نماید. یا خواسته است با تعبیر خاص در هر یک از مواد ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ از نظر یک دسته از فقها پیروی نموده باشد یا خواسته است همانطور که گفته شد تاثیر قبض را از لحاظ ناقلیت یا کاشفیت یا لزوم بحسب اقتضای موارد متناسب با هر موردی مقرر دارد که نتوانسته مقصود خود را با تعبیری رسا و صحیح تری بیان کند بهر تقدیر اقباض موقوفه از طرف واقف لازم و تاثیر آن بعنوان ناقلیت یا کاشفیت یا شرط لزوم بر حسب اختلاف موارد و مقتضیات مورد مختلف و قبض تمام موقوف علیهم بطوریکه تصور شده است چنانچه خواهیم گفت ضروری نیست.

رجوع واقف قبل از وقف

باستثناء وصیت تملیکی در کلیه عقود توالی بین ایجاب و قبول لازم است ولی توالی قبض لازم نیست مگر در موارد خاص و استثنائی مانند بیع صرف و برای اینکه توهم نشود وقفیت هم از موارد استثنائیست و توالی بین عقد و وقف و قبض موقوفه هم (که باعتباری جزء سبب قرارداد شده) مثل توالی بین ایجاب و قبول لازم است ماده ۶۰ مقرر داشته (در قبض فوریت شرط نیست بلکه مادامیکه واقف رجوع از وقف نکرده است هر وقت قبض بدهید وقف تمام میشود) که مستفاد از ماده علاوه بر عدم لزوم توالی بین عقد و وقف و قبض این است که واقف پس از ایجاب و قبول ملزوم نیست پای بند آن باشد و تا وقتی که قبض بعمل نیامده حق خواهد داشت از تصمیم خود بر ایقاف رجوع نموده و از انجام وقف صرف نظر نماید. و مقنن با این ماده خواسته است از نظر کلی شارع که فرموده (لایحل مال امرء الا بطیب نفسه) پیروی و متابعت کامل نموده باشد و بواقف مهلت کافی بدهد که بعد از وقف و ایجاب و قبول هم در عمل خود تجدید نظر و تصمیم خود را کاملاً مورد بررسی قرار دهد تا در صورتیکه در قصد و تصمیم خود پا برجا و ثابت قدم و از هر جهت رضایت قلبی داشته و بطور قطع و خلل ناپذیری داوطلب باشد یا اقباض تصمیم خود را انجام و عملی نماید و در صورتیکه از کرده خود کوچکترین ندامت و پشیمانی یا تردید حاصل کند از تکمیل و عملی کردن تصمیم خود رجوع و منصرف شود.

چه شارع نخواسته است در عمل خیر کوچکترین شائبه و نارضایی و کراهت وجود داشته یا رخنه کند. و با انصراف و رجوع قبل از قبض وقف باطل و بی اثر خواهد بود.

وقف مقبوض و اذن واقف

در موردیکه عین موقوفه قبل از وقف در تصرف موقوف علیه یا متولی باشد امانتاً مثل مورد عاریه یا بوجه ضمان مثل مورد غصب و عبارت دیگری اگر ملکی که بعنوان امانت یا بطریق غصب و عدوان در تصرف غیر است بر متصرف وقف شود احتیاج ندارد که واقف آنرا استرداد نماید و مجدداً بقبض بدهد بلکه اذن واقف پس از ایجاب و قبول وقف برای تصرف و ادامه آن بعنوان وقفیت باقی است و پس از اذن عنوان امانت و ضمان مرتفع خواهد شد ولی نما و منافع حاصله بین عقد وقف و اذن برای تصرف بعنوان وقفیت تعلق بواقف خواهد داشت و اذن در تصرف بعنوان وقفیت رافع ضمان نسبت بمنافع قبل از اذن نخواهد بود فرض شود زید فرشیکه بعنوان عاریه یا خانه که بعنوان اجاره بتصرف عمرو داده یا کتابی را که عمرو عدواناً و عصباً از مال او متصرف است بر عمرو یا بر جهت عامی وقف نماید و عمرو را متولی آن قرار دهد لازم نیست آنها را استرداد نماید و بعنوان وقف مجدداً بقبض و تصرف او بدهد بلکه اذن برای تصرف بعنوان وقفیت کافی برای تحقق وقف خواهد بود. و چنانچه واقف قبل از اقباض حق انصراف از وقف دارد در چنین موردی هم تا وقتیکه اذن برای تصرف بعنوان وقفیت نداده حق رجوع از وقفیت را دارا خواهد بود. و با اتمامیکه شارع برای اقباض از طرف واقف دارد و حقی را که برای واقف مقرر نموده که از اقباض موقوفه و انجام وقف امتناع نموده و از وقفیت منصرف شود نمیتوان نظر کسانیرا که در این فرع وقف را بدون احتیاج باذن در تصرف بعنوان وقفیت محقق میدانند صحیح دانست. چه همانطور که قبلاً گفته شد شارع اهتمام باقباض واقف داشته و میخواست است که واقف برای انجام نظر خود به وقفیت یا انصراف از آن مهلت داشته و یا تصمیم قاطع و پابرجا و خلل ناپذیری امر خیری انجام دهد و شغف و سرور او از انجام عمل خیر ادامه و مستمر باشد (۱)

فوت واقف قبل از قبض

ظاهر بیان فقها این است که اگر واقف قبل از قبض فوت کند وقف باطل است و لازمه بطلان این است که اگر وارث هم رضایت بآن داشته و بقبض موقوف علیه یا جهت وقف بدهد صحیح نیست چه چیزیکه باطل شده و کان لم یکن گردیده اعاده آن بوضعیت قبل از بطلان مثل اعاده معدوم محال است و لذا اقاله و فسخ اقاله صحیح نیست. ولی آنچه بنظر میرسد وارث حق دارد و بقائمقامی مورث میتواند موقوفه مورث را بقبض بدهد و با اقباض وارث ایقاف و وقفیت حاصل و لازم خواهد بود.

چه ظاهراً قبض شرط است از طرف کسیکه ذیحق در اقباض است و اهلیت و صلاحیت وارث برای تصرف و اقباض موقوفه که ایجاب آن قبلاً از طرف مورث و قبول موقوف علیه انجام شده علی الاصل است و دلیلی بر عدم تاثیر آن نیست و صریحترین اخباریکه اشعار بموروثی شدن موقوفه یا فوت واقف دارد مانند خبر عبید بن زراره محمول است بعدم رضایت

۱ - در دستگاه خداوند متعال محلی برای پذیرفتن اشخاصیکه از انجام عمل خیر خود ندامت و پشیمانی حاصل کنند وجود ندارد ولی محل‌های زیادی برای پذیرفتن نادمین از اعمال شر و بدکاری مهیا است. چه خوب است درصدد برآئیم یکی از آن محل‌ها را با توبه اشغال کنیم.

وارث وعدم اقباض او و احد اعلى مفهوم از اخبار مربوطه این است که موقوفه بوارث منتقل میشود و این معنی ملازمه با بطلان ندارد و بلکه با همان وضعیت و حالتی را که قبل از فوت واقف و قبل از قبض داشته است بوارث منتقل میشود و بخلاصه همانطور که بایجاب و قبول وقف مراعا میماند یا از طرف واقف قبض داده شود پس از فوت هم موقوفه را با همین وضع و بهمین حال بوارث منتقل و وقفیت آن مراعا میماند تا وقتیکه از طرف وارث انصراف از وقف بشود و یا از طرف او قبض داده شود. از نظر قانون هم دلیلی نیست که با فوت واقف قبل از قبض وقف بکلی باطل و رضایت وارث و اقباض او خالی از اثر باشد.

سوء تعبیر و تطویل بلاطائل

ماده ۶۱ که مقرر داشته (وقف بعد از وقوع آن بنحو صحت و حصول قبض لازم است و واقف نمیتواند از آن رجوع کند یا در آن تغییری بدهد یا از موقوف علیهم کسی را خارج کند یا کسی را داخل در موقوف علیهم نماید یا با آنها شریک کند یا اگر در ضمن عقد متولی معین نکرده بعد از آن متولی قرار دهد یا خود بعنوان تولیت دخالت کند) با آنهمه تطویل خالی از سوء تعبیر نیست. معلوم نیست از عبارت (یا بانها شریک کند) چه مطلبی زائد بر مفهوم از عبارت (یا کسی را داخل در موقوف علیهم نماید) مقصود مقنن بوده. مجملآ آنچه بنظر میرسد عبارت بعد از قسمت اول ماده که بجمله (یا در آن تغییری بدهد) ختم میشود بکلی زائد است که تشریح جملات و عبارت ماده چندان لازم نیست و مستفاد از متن ماده دو مطلب است که عبارت است از

شرط لزوم

۱ - بر خلاف اشعار ماده ۵۹ و ۶۰ قبض شرط لزوم وقف است نه شرط صحت یا جزء سبب برای تحقق وقف.

بنابراین با ظاهر تعبیر این ماده قبل از قبض هم وقف بطور صحیح واقع و تحقق یافته ولی لازم نیست چه حصول قبض را برای لزوم و پس از وقوع وقف بنحو صحت ذکر نموده است و اگر قبض شرط صحت یا آخرین جزء سبب تحقق وقف بود نبایستی پس از از وقوع بنحو صحت ذکر کند. بلکه اصلاً بجمله (و حصول قبض) احتیاجی نبود چه تا قبض نشده وقوع بنحو صحت معنی نداشت.

و وجه جمع بین این ماده و ماده ۵۹ و ۶۰ همانطور که قبلاً گفته شد این است که در نظر قانون موقعیت قبض و تاثیر آن بر حسب اقتضاء و متناسب با مورد است.

ممنوعیت واقف از دخالت

۲ - پس از تحقق وقف بنحو صحت و حصول قبض واقف نسبت بموقوفه بکلی اجنبی شده و حق هیچگونه دخل و تصرف و تغییر و تبدیل و زیاد و کم کردن موقوف علیهم یا تغییر جهت وقف یا تعیین سرپرست و متصدی برای اداره موقوفه نخواهد داشت و این ممنوعیت واجنبی شدن واقف در صورتیست که وقف بطور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی واقع شده باشد
والا :

شرط الواقف کنص الشارع

در صورتیکه ضمن انشاء وقف اختیاراتی برای واقف یا شخص دیگری برقرار و شرط شده باشد در حدود اختیارات مصرحه و شروط مقررہ ضمن انشاء وقف واقف یا کسی که از طرف واقف معین شده باشد (باستثناء حق رجوع) تمام امور ممنوعه مصرحه در ماده را باعموم (الوقوف علی . . .) و مستفاد از (المؤمنون عنه . . .) میتواند انجام دهد. (۱)

بالجمله شروط ضمن انشاء وقف مادامیکه از شروط فاسده و لغو یا خلاف مقتضی عقد یا نامشروع نباشد ولو موجب محدودیت و خلاف اطلاق آن باشد جایز و مضمی و لازم الاتباع و مدلول شرط انجام پذیر است. و هیچیک از موضوعات مصرحه در ماده نه از شروط لغو و فاسده است و نه نامشروع و نه برخلاف مقتضی وقف.

ولی بعضی از شروط است که باینکه از شروط فاسده یا برخلاف مقتضی عقد نیست و در کلیه عقود قابل اشتراط است طبق نظر فقها بدلیل خاص در وقف جاری نمیشود مانند خیار شرط و خیار اشتراط. و بنابراین که وقف از ایقاعات باشد عدم جریان خیار شرط علی القاعده خواهد بود.

زوال وقفیت

مقصود ماده از لزوم وقف پس از حصول قبض این نیست که به هیچ وجه و در هیچ مورد و با هیچ موجبی وقفیت زائل نمیگردد.

بلکه چنانچه قبلاً گفته شد وقفیت طاری بر ملکیت میشود نه رافع و مزیل آن و وقفیت با ملکیت مانع الجمع نبوده و نظیر سفیدی و شیرینی در محل واحد (ولو محل اعتباری) قابل جمع است و پس از آنکه وقفیت بر ملکیت طاری شد موجب میگردد که ملکیت مطلقه مقید و مالکیت محدود شود که با موجب و اسباب و علل خاصی ممکن است و وقفیت زائل و در این صورت ملکیت بدون قید و مالکیت بدون محدودیت باقی میماند. و عمده جهات و موجبات زوال وقفیت عبارت است از:

۱ - فروش موقوفه در موارد جواز بیع که پس از بیع وقفیت زائل مبرگردد. یا حسب نظر بعضی با عروض موجب و مجوز بیع و هنگام آن وقفیت زائل و سپس فروخته میشود.

۲ - با تقسیم بین وقف و ملک و ازاله اشاعه نسبت بآنچه از موقوفه در اثر تقسیم از وقف خارج میشود وقفیت زائل میگردد.

۳ - در صورتیکه وقف بعنوان خاص و مقیداً بصفتی در واقف ولو بصورت شرط واقع شده باشد مثل اینکه وقف کند مادامیکه غنی و غیر محتاج است یا شرط کند در صورتیکه

۱ - در نظر بعضی از فقها واقف میتواند ضمن انشاء وقف مقرر نماید هر کس را که خواسته باشد داخل در موقوف علیهم و یا آنها را شریک نماید و با چنین شرطی حق آنرا خواهد داشت ولی حق خارج کردن از موقوف علیهم را ندارد و لو چنین حقی را برای خود مقرر و شرط کرده باشد و در نظر بسیاری از فقها فرقی بین دو مورد نیست و با شرط ضمن انشاء وقف هم میتواند داخل در موقوف علیهم بنماید و هم از عداد آنها خارج نماید حق هم همین است و تعلیلهای مخالفین و مانعین علیل و مردود است.

محتاج شد بواقف برگشت ووقفیت زائل گردد که بامحتاج وفقیر شدن واقف طبق نظر محققین از فقها مستدلاً بعموم (الوقوف . .) ومستند باخباری وقفیت زائل خواهد گردید و در صورتیکه محتاج وفقیر نشد ووقفیت ادامه خواهد داشت. وسید مرتضی دعوی اجماع نموده بر صحت شرط و برگشت بواقف در صورتیکه محتاج شود. وبعضی (مانند محقق قمی) معتقدند با چنین شرطی تبدیل بحبس میشود و با فوت واقف ولو محتاج نشده باشد بوارث منتقل خواهد شد. ونظر به مخالفین اعم از اینکه فقط شرط را باطل دانسته یا با چنین شرطی اصل وقف را هم باطل بدانند مردود ومتکی بدلیل قابل توجهی نیست که سید در عروۃ الوثقی بی مبنائی نظریه مخالفین را بیان نموده است.

۴ - در صورتیکه با عنوان خاص و مقیداً بصفتی ولو بصورت شرط در موقوف علیهم یا جهت وقف واقع شود مثل اینکه وقف کند بر تبعه ایران از اولاد زید یا بر اولاد زید تا وقتیکه تبعه ایران یا فقیر هستند یا بشرط آنکه تبعه ایران باقی یمانند و بعداً موقوف علیهم تبعه بیگانه یا غنی گردند که وقفیت بازوال عنوان خاص و صفت ملحوظ در موقوف علیهم زائل خواهد گردید.

یا وقف نماید برای هزینه‌های لازمه مسجد و مدرسه خاص و معین با ملاحظه خصوصیتی که در آنها است (نه بعنوان تعدد مطلوب) تا وقتیکه دائر و محل نماز جمعه و محل تدریس و تحصیل فقه باشند یا بشرط آنکه محل نماز جمعه یا محل تدریس و تحصیل فقه باقی بمانند و بعداً مسجد و مدرسه خراب و جزء خیابان گردند یا نماز جمعه و تدریس و تحصیل فقه در آنها ترک شود که وقفیت زائل خواهد گردید. وهم چنین اگر قید و صفت ملحوظ بصورت فعل باشد مثل اینکه وقف کند برزید آموزگار در دانشگاه یا تا وقتیکه در دانشگاه تدریس مینماید که چون وقف بر شخص زید با عنوان خاص آموزگاری و صفت مدرسی واقع شده یا ترک تدریس نظیر وقف منقطع الاخر شده ووقفیت زائل خواهد گردید همانطور که با فوت زید هم وقفیت زائل میگردد.

ولی اگر فعلی بر موقوف علیهم شرط نماید مثل اینکه وقف نماید بر زید ویراو شرط کند که در دانشگاه تدریس نماید با ترک فعل مشروط با اینکه تخلف از شرط شده ووقفیت زائل نخواهد شد و زید از موقوف علیهمی خارج نخواهد گردید و واقف هم نمیتواند بعنوان تخلف از شرط وقف را ولو از عقود باشد فسخ نماید چه طبق نظر فقها (که ظاهراً جز دعوی اجماع و استناد باخبار مربوطه بعدم جواز رجوع در صدقه ملاک دیگری ندارد) شرط اختیار و اختیار اشتراط در وقف جاری نمیشود. بخلاصه فعل اگر بعنوان قید و صفت ملحوظ در وقف باشد ووقفیت با ترک آن فعل زائل خواهد گردید و اگر بعنوان شرط (تعدد مطلوب) ملحوظ شده باشد با ترک فعل مشروط ووقفیت زائل نخواهد گردید.

۵ - در صورتیکه وقف بعنوان و مقیداً بوضعیت خاصی در موقوفه واقع شود مثل اینکه باغ و خانه را با محفوظ بودن عنوان و وضعیت باغ و خانه یا تا وقتیکه باغ و خانه باشند یا درخت را با صفت مثمری یا تا وقتیکه مثمر است وقف نماید و بعداً عین موقوفه از صورت باغ و خانه خارج و مثمری درخت از بین برود ووقفیت هم زائل خواهد گردید.

این بود موارد زوال وقفیت که هنگام نگارش بخاطر رسیده و چه بسا با تامل بیشتر موارد دیگری هم بتوان نشان داد. بالجنله بازوال عنوان خاص واوصاف و قیودیکه ضمن انشاء وقف برای بقاء و دوام وقفیت ولو بصورت شرط یا فعل مقرر و ملحوظ شده باشد اعم از اینکه مربوط بواقف باشد یا موقوف علیه و جهت وقف یا موقوفه وقفیت زائل خواهد گردید. در غیر این صورت اثری بر عنوان و قید و صفت ملحوظ در وقف مترتب نخواهد شد. و مانعی برای زوال وقفیت در فروع و صور مذکوره نیست جز تخیل مخالفت بادوام که چنانچه قبلاً گفته شد از مقتضیات مطلق وقف نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی